



بررسی ترجمه دو کتاب:

«جهالت» و «باغ زمستان»

وقتی که شعرهای «مارگوت پیکل» را با ترجمه‌ی شاملوی بزرگ می‌خوانی یا می‌شنوی، کلمه‌ها، ترکیب‌ها، و فضای آهنگین شعر آن چنان بر دلت می‌تشنید که در لحظاتی، برگردانده شدن شعر را فراموش می‌کنی. انگار اصل شعر را به زبان مادری‌ات خوانده باشی.

نمی‌دانم آیا خواندن ترجمه‌های مترسوط و نه چندان درخشان، خوانندگان دیگری را هم مثل من به یاد ترجمه‌های خوب می‌اندازد؟ چرا که وقتی خواننده ای علاقه مندی به سراغ کتاب ترجمه شده‌ای می‌رود، اصل کتاب را که احیاناً به زبان اسپانیایی، انگلیسی، ایتالیایی یا فرانسه است در دست ندارد. اگر هم در دست داشته باشد یا سواد خواندنش را ندارد، یا حوصله و مجالی برای مراجعه‌ی پایایی به فرهنگ لغات در خدمت نمی‌بیند و از این رو با تحسین و قدردانی از زحمت مترجم، به سراغ ترجمه‌ی اثر می‌رود تا مثلاً شاعر اسپانیایی زبان، یونانی، عرب، یا نویسنده‌ی فرانسوی و ایتالیایی را از دریچه‌ی کلام آشنای مادری‌اش ببیند و پیشانسد و احیاناً بندهایی از شعر او را به حافظه‌ی سپارد. یا در مواردی، به کلام زیبایی از او استناد بکند. مثل این بند از کلام «یانیس ریتسوس» که به دلیل زیبایی ترجمه‌اش بر سر زبان‌ها افتاد و آن را بارها از این و آن شنیده‌ایم:

ما نیامده ایم که بهیمریم
آنهم در سینه‌ی دمی
که بودی لیمومی دمی.

«میلان کوندرا» که به دلیل قدرت بیان مسائل تفکر برانگیز و وسوسه‌های فلسفی‌اش آن هم در ساختارهای بسیار جذاب داستانی، خوانندگان آثار خود را با اشتیاق به دنبال خود می‌کشاند، مرانی به خواندن کارهایش معتاد کرده است.

کتاب «جهالت» ترجمه‌ی آرش حجازی آخرین کتابی بود که اخیراً به

سراغش رفتم و با اشتیاقی همیشگی خواندنش را آغاز کردم. کتاب با پیش‌گفتاری بسیار زیبا که ناشی از آگاهی و تسلط و شناخت عمیق و فلسفی نویسنده و آثار او است آغاز می‌شود.

اما متأسفانه در قسمت‌هایی از کتاب که به نظر من یکی از جذاب‌ترین کارهای او نیز هست، خواننده با جمله‌هایی برخورد می‌کند که به دلیل سهل‌انگاری یا شتابزدگی مترجم، افکارش را گسیخته می‌کند و برای دریافت منظور مترجم آن هم در جمله‌هایی بسیار ساده و معمولی، دچار تردید و دوباره خوانی می‌شود.

از آنجا که یقین دارم این به دلیل عدم شناخت یا عدم تسلط بر دستور زبان فارسی و بی‌آگاهی از ساختارهای صحیح جمله‌بندی مترجم نمی‌باشد، چرا که اگر از کارهای دیگرش بگذریم، در همین کتاب نیز با پیش‌گفتاری محکم و قوی و زیبا آغاز می‌کند، آنچه که به نظر من می‌آید، همان شتابزدگی، ساده‌انگاری و بی‌توجهی مترجم بوده است که توانسته از چند باره خوانی و تصحیح جملاتی پلین سادگی بگذرد و از زحمت ترجمه‌ی این کتاب (که یکی از زیباترین رمان‌های جهان با موضوعی بسیار امروزی که همانا غم‌گریز و درد مهاجرت و تنهایی انسان را به شکل است به تصویر می‌کشد) آن چنان که باید سود معنوی نجوید و بهره‌نبرد.

در اینجا به چند مثال کوچک اشاره می‌کنم؛ خود را از ارضی می‌کرد که با صدای بلند و خندان، با صدای بلند حکایت‌های جالب و... را تعریف کند. (صفحه ۱۰۴) که در اینجا با صدای بلند دوم، چه تاکیدی جز تحریف جمله‌ای باین سادگی را می‌تواند داشته باشد؟ همیشه آماده بودی با گفتن چیز و قبحانه‌ای...

آیا «چیز» بر آن می‌شده به لطفی یا مطلب ترجمه کرد؟ با تلفظ همراه تصمیم می‌گیرد از جای که دلش می‌خواهد در آن با هم ملاقات کند. صفحه ۱۰۶

که این جمله و جمله‌های دیگری که در پی می‌آید، خود احتیاج به ترجمه‌ی دیگری برای خواننده‌ی فارسی زبان دارد:

هیجان در برابر زیبایی‌ای که بدن مویه‌اش را می‌کند. ص ۱۱۴
احتمالاً اصلاً برایش «بازگشت» نخواهد بود، فقط یکی دیگر از گردش‌های زندگی در دوران طولانی وجودش است.

ص ۱۲۷

آیا قدرشناسی نام دیگری برای ناتوانی، برای وابستگی نیست؟ ص ۱۲۲
برای من این سوال پیش می‌آید که آیا آنان که در کار ترجمه دستی دارند و به دلیل تسلط به زبان بیگانه به مرور زمان، تجربه‌های بیشتری در این امر به دست می‌آورند آیا بتدریج باید آن وسواس و دقت پیشین و حساسیت خود را از دست بدهند؟

آیا دوست گرامی ما آرش حجازی فراموش کرده اند که هر جمله‌ی هر اندازه ساده‌ی نویسنده‌ی متفکری چون «کوندرا» می‌تواند مانع‌اندیشه‌های فلسفی و تأمل برانگیزی برای خوانندگان خود به همراه داشته باشد؟

کتاب‌ها و ترجمه‌ها

یک مقدمه مینی مالیستی در این باره می‌گوید: بر بانی پانزدهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب بهانه مناسبی است برای بخشی درباره کتاب‌های ترجمه شده، که سهم عمده‌ی علاقه‌خوانندگان و بازار کتاب را به خود اختصاص می‌دهد. متأسفانه آقای نجف دریابندی مترجم گرانقدر در بستر بیماری به سر می‌برد با آرزوی سلامتی برای ایشان



در کارهای نویسندگانی نظیر او، دنبال کردن هر کلمه و بار معنایی هر جمله، کمتر از جذابیت کل داستان و سرنوشت شخصیت‌های قصه‌ی او نمی‌باشد.

اینجاست که جای خای ویراستاری مسلط و دلسوز رادر پس پشت هر اثر بزرگ ادبی و هنری حس می‌کنیم.

آرزوی منم که آرش حجازی، با این حسن انتخاب در گزینش و ترجمه‌ی چنین کتاب‌های پارزشی نظیر «جهالت» بر دقت و وسواس خود برای زودن این رگه‌های سیاه هر اندازه کوچک در کارهایش بیفزاید و اجازه بدهد ما نیز بدون هیچ گسختگی فکری، پیش از پیش از ترجمه‌های زیبای او لذت ببریم.

کتاب دیگری که می‌خواهم در این فرصت پیش آمده از آن سخن بگویم کتاب «باغ زمستان» ترجمه‌ی آقای اصغر مهدی زادگان است.

باغ زمستان، ترجمه‌ی شعرهای پابلو ترودا، شاعر شهیر شیلیایی است. این کتاب را نه تنها با پیش‌گفتاری بسیار شیوا، دقیق و فصیح آغاز می‌کنیم، بلکه این فصاحت و ظرافت را در بیشتر شعرهای این کتاب از نظر می‌گذرانیم.

که این خود بیانگر دقت، وسواس و ترجمه مترجم به وفاداری بیش از حد (احتمالاً به متن اصلی و به دست آوردن لایه‌های فکری و حسی شاعر است. اما با اینهمه، آنچه که در پایان مر شعر کمبودش از نظر خواننده‌ی شعر احساس می‌شود، چیده شدن همه‌ی آن کلمات سنجیده و فخم، به دور از آن حس ملموس و ویژگی‌های خاص شاعرانگی است.

خواننده‌ی «باغ زمستان» بدون تردید در لابلای صفحات و خطوط این

کتاب، بی‌توجه به متن اصلی یا میزان وفاداری مترجم به واژه‌های کلمه به کلمه‌ی زبان اصلی، به دنبال شعر می‌گردد. شعرهای پابلو ترودا، شعرهایی که دو زبان فارسی از موسیقی کلام و ترکیب خاصی برخوردار باشد و به عبارتی شعر تلقی شود و بر دل نشیند. حال آن که زبان گمشده‌ی شعر در میان آن همه عبارات سنگین و به ظاهر زیبا و واضی‌اش نمی‌کند و آن حس خاص را در او بر نمی‌انگیزد.

زبان ترودا زبانی امروزی است، پر از صمیمیت و پر از کاربرد کلمات روزمره‌ی زندگی است. مثل فوتبال، شاش، آب لیمو ترش، ترومپت و... و از این رو بیاستی از ترجمه‌ی خشک، کلاسیک، عیوس و قدیمی به دور باشد. من از این نظر چکامه‌های او را با ترجمه‌ی نازنین میر صادقی به زبان شعر نزدیک تر می‌دانم.

برای نمونه به چند مثال از کتاب باغ زمستان اشاره می‌کنم؛
خواهم گویم چه سان بین دو دریا / تمام وجودم آریخته / چون پرچم یاس آلود صفحه ۹۵

لطفاً طول ملاقاتم دهم ترومپت را بر تاناید / و خودتان را به غیاب سکوت تن دهید. ص ۹۹

چرا بیشه زار برهنه کرد خودش را / فقط برای انتظار برف ص ۲۵

پر تغال ها چگونه تقسیم می‌کنند / نور آفتاب را درون درخت پرتغال؟ ص ۱۳

ابرها را چگونه سپاسیم / پاس فراوانی گذرای شان؟ ص ۹

و بسیاری مثال‌های دیگر... که با وجود دقت و توجه بسیار در انتخاب کلمه‌های خوب و نزدیک به زبان شاعر، متأسفانه از آن طیش‌های ظریف و جایه‌جایی‌های به ظاهر کوچک و نامحسوس که زبان را به سوی شعر سوق می‌دهد خالی است.

مترجم شعر، الزاماً نباید شاعر باشد. اما به نظر من لازم است در انتهای کار بسیار دقیق و دشوار ترجمه، (نظیر کاری که آقای مهدی زادگان کرده‌اند) حاصل کار را به یک شاعر یا تجربه‌سپارده، تا شاعر بدون در هم ریختن چهارچوب و اساس ترجمه، تنها با جایه‌جایی‌های کوچکی آن اثر را به آنچه که شعر و زبان و بیان شعری تلقی می‌شود، نزدیک و مطابق کند.

و به این گونه است که بار شاعرانگی که بن مایه و جوهر اصلی کتاب‌های نظیر باغ زمستان است می‌تواند با نفس و نگرش متفاوت یک شاعر، افزون گیرد و خواننده، از جمله بندی‌ها و کلام شاعرانه‌ی کتاب نیز لذت ببرد.

حال آن که اکنون بیشتر، بار معنایی کتاب است که خواننده را به ادامه‌ی خواندن می‌کشاند و زبان شعر در بیشتر لایه‌ها کم می‌شود.

کتاب و جایگاه ترجمه

واژه باید خود باد واژه باید خود باران باشد

مهری رحمانی

شاید به جرأت بتوان گفت بیش از هفتاد درصد کتابهای موجود در بازار کتاب ترجمه‌هایی از آثار نویسندگان، شعرا و دانشمندان مختلف جهان است که ما به برکت وجود مترجمین داخلی و خارجی می‌توانیم به آسانی به آنها دست یافته و ذهن خود را با ادبیات، علم و هنر جهان آشنا نموده و در جریان پیشرفت‌های مادی و معنوی دنیای امروز قرار بگیریم. اما اینکه ترجمه‌ی یک هنر است یا یک فن بیخشی است که از تعریف هنر و فن آغاز می‌شود، به باور نگارنده همانگونه که در مقاله‌های مختلف درباره هنر اشاره کرده‌ام معتقد به تعریفی جامع و مانع و ثابت و پایدار برای هنر نبوده و نمی‌باشم چرا که دامنه هنر مثل حقیقت و مانند عشق چنان گسترده، بی‌پایان و بی‌مرز است که در هیچ تعریفی به طور کامل نمی‌گنجد، تنها ما می‌توانیم به نشانه‌هایی از این مقوله‌ها اشاره کنیم و به ندرت این علایم و نشانه‌ها به حقیقت وجودی آنها راه ببریم. مثلاً اینکه هنر با عالم شهود و با عاطفه انسانی سرو کار دارد و توانمندی در بیان این شهود و عاطفه نیز یکی از ارکان آن است. چون بسیاری از انسانها در حد یک هنرمند بزرگ به شهود و عاطفه راه دارند اما قادر به بیان آنها نیستند. اینگونه افراد وقتی با آثار هنری و یادآوری بزرگان بر می‌خورند دچار شغف می‌شوند از اینکه کسی دیگر قادر به بیان عالم خیال و احساس آنها گردیده و وجود آنها را به ثبت رسانیده است. پس توانمندی بیان و اینکه این بیان به گونه‌ای باشد که با مخاطب پوششگر و طالب، ارتباط برقرار کرده و اثرگذار باشد نیز ضرورت هنر است.

اگر از چشم شمس تبریزی به جهان نگاه کنیم همه دنیا عشق است و پس، خدا و حقیقت نیز عشق است. از این دیدگاه هنر نیز زیر مجموعه عشق است. اما در مورد اصطلاح فن می‌توان تعریف جامع و مانع و پایداری ارائه کرد که در همه زمانها و مکانها کاربرد مفید و کامل داشته باشد. فن عبارت است از پیاده شدن علم به صورت تکنیک، مثلاً همه رشته‌های مهندسی جزه فنون محسوب می‌شوند. همه برنامه‌نویسی که بر اساس اصول علمی ریخته می‌شوند در ردیف فنون قرار می‌گیرند. از همین روست که به علم برنامه‌ریزی مغزه مهندسی مغز نیز می‌گویند و با دست ورزی در توانایی بوکلونیدهای DNA را مهندسی ژنتیک نامیده‌اند.

و اما کلمه ترجمه به عملی اطلاق می‌شود که علایم و نشانه‌های یک زبان را به علایم و نشانه‌های زبان دیگر تبدیل می‌نماید. حالا عواملی را که در تبدیل نماینده این علایم مؤثر و ضروریتند مورد بررسی قرار می‌دهیم. اولین عامل، شناخت کامل هر دو زبان است صرف آشنایی با معنای صوری کلمات و اصول گرامر برای این عمل کافی نیست چرا که فهم زبان چیزی و وای این قرار داده‌است، مترجم باید قادر به ادراک عمیق واژه‌ها باشد.

در زبان شناسی امروز واژه‌ها تنها و سیله ارتباطی بین آدمها نیستند بلکه راهی برای انتقال حس و عاطفه و همه هستی انسان‌ها هستند. به تعبیر سهراب سپهری «واژه باید تنود باد، واژه باید خود باران باشد»

اگر از این دیدگاه به موضوع ترجمه نگاه کنیم، با عالم هنر پیوند می‌یابد. انتخاب واژه‌ها به گونه‌ای که جلوه‌های یک هستی را در زبانی دیگر متجلی سازد به طوری که حس و لحن زبان زخمی نشود یک هنر است. معادل با بی‌واژه‌ها و اصطلاحاتی که در دو زبان مورد اجرا معادلی ندارند امر دشواری است که تنها در صورت فهم زبان قابل اجراست. میلان کوندرا در مصاحبه‌ای می‌گوید:

من یک بار ترجمه فرانسوی آناکارینا را خواندم، حیرت کردم، آنچه در متن اصلی غیر منطقی و معشوش است در ترجمه فرانسه منطقی و معقول شده. مثل اینکه آخرین فصل اولیس جویس از نو نوشته شده باشد. افسوس که مترجم‌ها آبروی ما را می‌برند. مطالب غیر معمول و غیر متعارف اصل نوشته‌های ما را نمی‌توانند ترجمه کنند. می‌توانند منتقدان به کار آنها بد نگاه کنند. برای حفظ موقعیت خودشان که شده اثر ما را جمع و جور می‌کنند»

البته این اعتراض به همه مترجمین وارد نیست. بعضی از مترجمین در این تبدیل، جانب‌امانداری را به طور کامل نگه داشته و در حد ممکن در حفظ حس و لحن کوشیده‌اند. نگذریم از مترجمینی که هر جا در دوک مطلب عاجز مانده‌اند مطالبی از فکر خود یافته و جایگزین آن مطلب نموده‌اند و یا به حذف کامل آن پرداخته‌اند. در حالیکه می‌توانستند با به کارگیری قدری تواضع و مشورت کردن با صاحبان صلاحیت از پس ترجمه آن قسمت نامفهوم به درستی برآیند.

در هنر و ادبیات مختصر گرای معاصر حقیقت باید به گونه‌ای دیگر و از زاویه‌ای تازه مورد نظر قرار گیرد.

روزی شمس تبریزی در دیالوگی زیبا، با مولانا، خدا و عشق می‌نماید:

دوش دیوانه شدم، عشق مرا دید و بگفت
آمدم نمره مزن جامه مدر هیچ مگو
گفتم ای عشق من از چیز دگر می‌ترسم
گفت آن چیز دیگر نیست دگر هیچ مگو
گفتم این روی فرشته است عجب یا
پشتر است

گفت این غیر فرشته است و بشر هیچ مگو
گفتم ای دل پدری کن نه که این وصف
خداست

گفت این هست ولی چنان پدر هیچ مگو
اما اینکه عشق چیست سؤالی است که
میماند به انتظار پاسخهایی از همه زمانها و
مکانها. هر کس به زعم خود تعریف و نشانه‌ای از آن می‌دهد، کسی بیچون شمس تبریز
نشانه‌های آنرا به خدا می‌رساند و کسی دیگر
به احساسی عظیم نسبت به چیزی یا کسی
تعبیرش می‌نماید. هر که می‌پندارد که عشق
همان است که خود می‌گوید، دریایی در میانه
است، کسی قطره‌ای برمی‌گیرد، دیگری
چرخه‌ای نوش می‌کند، عطشی به سوی
سیراب می‌شود، صاحب‌دلی، دل به دریا می
زند و فغانی شود در عظمت بقا، کیست که
پتواند قاطعانه بگوید که قطره و جرعه از دریا
نیست، پس شاید عشق همانی است که همگان
می‌پندارند. تاملی است که در مجموعه به کام
می‌رسد. سؤالی است که کمال پاسخ به آن
در مجموعه پاسخ هاست و ادبیات یعنی
همین!

بیا یک قطره هم جزئی ز دریاست
در این یک قطره آفتابنوس پیداست
محمد علی بهمنی!

به این ترتیب در می‌یابیم که درک روح
زبان، یک هنر است، هنری که مترجم باید با
آن آشنا باشد، و اما از سوی دیگر موضوع
ترجمه عملی فنی و حرفه‌ای نیز محسوب
می‌شود به طوری که اصطلاح مهندسی زبان
اخیراً باب شده است که به نوعی زبان
ارتباطات اطلاق می‌شود.

موضوع دیگری که به اجزای هر چه
بپهتر نقش ترجمه کمک می‌نماید امر
تخصصی شدن در هر رشته می‌باشد. برای
مثال کسانی در شاخه رمان تبحر کافی
بدست آورده‌اند که یکی از پیچیده‌ترین